



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۹/۰۱/۲۳

قمر بلدا کزلی

یادگیری عوامل مؤثر در یادگیری قسمت سوم

۱- آمادگی:

تورندایک آمادگی را شرط اساسی یادگیری میدانست. برای اینکه فرد بتواند امری را فرا گیرد باید آمادگی کامل داشته باشد منظور از آمادگی دارا بودن رشد فکری در زمینه های مختلف است. وقتی فرد میتواند افکار، عادات و مهارت های معین را بیاموزد که در زمینه بدنی، از لحاظ اجتماعی از نقطه نظر عقلانی و در زمینه عاطفی رشد متناسب با اینگونه امور را دارا باشد.

آمادگی در افراد مختلف است. طفلی ممکن است در هفت سالگی آماده برای فرا گرفتن مهارت های اساسی مانند خواندن، نوشتن و حساب کردن باشد. رشد بدنی او در زمینه اعصاب و عضلات و رشد عقلانی او برای درک معانی و آشنایی به مهارت های اجتماعی و تمایلات او در مرحله ای باشد که او را برای فراگرفتن اینگونه امور قادر سازد. طفل دیگر ممکن است در ۸ سالگی آماده برای فرا گرفتن مهارت های اساسی باشد. روی این اصل نباید انتظار داشت که همه اطفال در یک زمان مطالب معین را فرا گیرند.

این اصل باید مورد توجه مربیان قرار گیرد. آمادگی افراد در هر مرحله از رشد مختلف است همانطوری که اطفال به سن هفت ساله برای فرا گرفتن خواندن و نوشتن بیکی اندازه آمادگی ندارند افراد بالغ نیز در موقع ورود در مکتب از لحاظ آمادگی با هم اختلاف دارند.

مطالب درسی باید متناسب با سطح آمادگی شاگردان باشد. وقتی شاگردان بحد کافی در جنبه های مختلف رشد نکرده اند نباید آنها را بیاد گرفتن مطالب مشکل و نا متناسب وادار نمود. شاگردی که در صنف هفتم قدرت کافی برای فهم

مفاهیم مشکل علمی را دارا نیست اجبار او بفرای گرفتن اینگونه امور سبب اتلاف وقت و ایجاد نا راحتی در وی خواهد شد.

پاره ای از آزمایشات نشان میدهد که سرعت یادگیری در زمانی که فرد آماده فرا گرفتن امر معینی است بیشتر از مواقعی است که فرد فاقد آمادگی باشد. اگر طفل شش ساله ای را که از لحاظ بدنی و روانی آماده برای یادگیری نوشتن نیست تحت تعلیم قرار دهند جریان یادگیری او درین زمینه حتی در سالهای بعد به کندی پیش میرود، در صورتیکه همین طفل را اگر در سن هفت و هشت سالگی که آمادگی کافی دارد تحت تعلیم قرار دهند امر نوشتن را زود تر فرا میگیرد و سریعتر درین زمینه پیشرفت مینماید.

آمادگی های یک فرد نیز در زمینه های مختلف متفاوت است، طفلی ممکن است از لحاظ بدنی آماده برای فرا گرفتن امری باشد ولی از لحاظ عقلانی رشد او کافی برای این امر نباشد یا از لحاظ عقلانی آماده باشد اما در زمینه عاطفی

فاقد احساس مطبوع نسبت به امر مورد نظر باشد. رشد و آمادگی عقلانی نیز در رشته های مختلف متفاوت است مثلاً شاگردی ممکن است آماده برای مطالعه و درک علم باشد ولی در درک مفاهیم ریاضی با اشکال رو برو میشود.

چنانچه گفته شد معلم باید آمادگی هر یک از شاگردان را در تدریس مواد درسی در نظر داشته باشد و تعلیمات خود را متناسب با سطح آمادگی آنها سازد در انتخاب مواد درسی و سازمان آنها باید آمادگی شاگردان را در صنف در نظر گرفت و بر نامه مکتب و پلان درسی را طوری ترتیب داد که معلم فرصت کافی برای مطالعه آمادگی شاگردان داشته باشد و بتواند سطح تعلیمات خود را با آمادگی هر یک از آنها تطبیق دهد.

شاگردانیکه آمادگی آنها بیشتر از دیگران است وضعی خاصی دارند. معلم میتواند با شرکت دادن اینگونه شاگردان در فعالیت های متنوع اسباب پیشرفت آنها را نیز فراهم کند.

مؤلفان کتاب اصول روانشناسی تربیتی امور زیر را در مورد آمادگی برای خواندن مؤثر میدانند:

(۱) حساسیت حواس (۲) توسعه ادراک شکل (۳) رشد عقلانی برای تمیز و تشخیص زبان از سایر اشکال رفتار (۴) استعداد ارتباط دادن معانی خصوصی با علامتهای اختیاری (۵) تمایل به فراگیری خواندن و توجه به آن بعنوان یک عمل با ارزش (۶) دارا بودن ثبات عاطفی برای دقت و تمرکز (۷) رشد کافی اجتماعی که ارتباط با دیگران را معنی و مفهوم بخشد و (۸) رشد روانی به اندازه که فرد را بدرک روابط ساده قادر سازد.

۲- تجربیات قبلی:

تجربیات قبلی پایه و اساس فهم و بصیرت، ادراک حسی و یادگیری است. آمادگی فرد نیز در عهد وسیعی تحت تأثیر تجربیات قبلی او قرار دارد، در برخورد به محیط و سازگاری با آن تجربیات حسی به کمک فرد می شتابد. وقتی فرد می تواند عناصر موجود در محیط خود را درک کند و یا آنها را مورد تفسیر و ترجمه قرار دهد

۳- موقعیت یادگیری:

مانند نور هوا طرز نشستن وسعت محل و غیره به آموزش سهولت میبخشد.

۴- فعالیت یاد گیرنده:

فعالیت یاد گیرنده از دو جهت قابل بحث است. بعضی از روانشناسان فعالیت را یکی از احتیاجات اساسی افراد میدانند و تمایل افراد را بحركات بدنی، اقدام برای حل مسئله و کنجکاوی و بر رسی محیط را ناشی از همین احتیاج فرض میکنند، بنا برین شاگرد میل دارد فعالیت کند این تمایل بوسیله مشاهده یا گوش دادن ارضاً نمیشود شاگرد میل دارد فکر خود را بکار بیندازد، امور مختلف را بر رسی کند، مجال حرکت و جنبش داشته باشد و تلاش و کوشش او سبب نیل بههدف شود

فعالیت یاد گیرنده از جهت دیگر نیز باید مورد توجه واقع شود. یاد گیری خود عملی است و اجرای آن بدون فعالیت صورت نمیگیرد. کسی که میخواهد چیزی را یاد بگیرد جریان یادگیری او را بعمل و فعالیت جلب میکند اگر شخصی یاد گیرنده هیچگونه عمل و فعالیتی از خود نشان ندهد بطور مسلم چیزی نمی آموزد روی همین اصل شاگرد در جریان یاد گیری باید فعال باشد و نقش عمده در این جریان بعهده وی محول شود.

شاگرد ممکن است تحت رهنمایی معلم قبلاً در باره مطلب درسی مطالعه کند، منابع مختلف را مورد استفاده قرار دهد و آنچه را که برای فرا گرفتن مطلب تازه لازم است مثل تهیه نقشه، کشیدن شکل، پیدا کردن عکسهای مربوط، آماده کردن گزارش و جمع آوری وسایل شخصاً انجام دهد در چنین وضعی معلم نقش رهنا را بعهده دارد و شاگرد در جریان یاد گیری کار های اساسی را انجام میدهد. در مکاتب ما معمولاً نقش اساسی بعهده معلم است شاگرد از موضوع تازه با خبر نیست اگر اطلاعات او در باره مطلب درسی کافی باشد بدون اشکال مطلب تازه را از راه سخنرانی یا دیکته کردن بشاگردان می آموزد و گاهی نکته های مشکل را بیشتر توضیح میدهد در صورتیکه اطلاعات وی در باره موضوع درس ناقص باشد از راه تهدید شاگردان را آرام نگاه میدارد و مطالب تازه را بطور نا مفهوم و مجمل برای آنها بیان میکند در هر دو صورت کار شاگرد گوش دادن و پذیرفتن مطالبی است که معلم بیان میدارد. کار معلم انتقال مطالب درسی از طریق سخنرانی یا دیکته کردن بذهن شاگردان است و کار شاگرد حفظ و بخاطر سپردن این مطالب میباشد، آنچه مسلم است شاگرد چیز تازه ای را یاد نمیگیرد و فقط محفوظات خود را توسعه میدهد.

اگر اصل بر این جاری است که شاگرد مطلب تازه ای بیاموزد و تغییری در افکار، عادات، تمایلات و نظر او ایجاد گردد خود او باید فعالیت کند. مطلب درسی باید برای او بصورت مسئله یا معمایی در آید و برای حل آن اقدام کند، از منابع مختلف استفاده نماید، آنچه را که بدست می آورد با هم مقایسه کند، سازمان دهد، ترجمه و تفسیر نماید و برای حل مسأله بکار برد.

وقتی موضوع درسی بصورت مسئله طرح شود و شاگرد مانند یک محقق برای حل مسئله اقدام و در انجام این کار ضمن استفاده از رهنمایی معلم با دیگر شاگردان همکاری کند درین صورت افکار وی تغییر میکند، عادت علمی در او بوجود می آید، طرز کار کردن با دیگران را فرا میگیرد نحوه استفاده از مطالب درسی را در حل مسئله می آموزد

و به تدریج روح علمی در او رسوخ میکند. میتوان از روش پروژه های واحد هم استفاده کرد.

۵- محرک:

یادگیری مانند سایر اشکال رفتار معلول محرک یا محرکهای است همانطوریکه منشأ رفتار افراد را احتیاجات اساسی آنها دانستیم در یادگیری نیز نیازمندیهای اساسی را بعنوان یک محرک فرض میکنیم.

احتیاج به بستگی و تعلق به گروه، احتیاج به ابراز خود و احتیاج به امنیت محرک اساسی در یادگیری استند. نیاز فرد به چیزی او را به خواستن و طلب کردن آن چیز وا میدارد. خواستن فرد را به تلاش و کوشش تحریک میکند و در نتیجه فعالیت، فرد به مقصود خود نائل میشود.

نقش محرک:

- ۱- محرک نیرو و انرژی لازم را برای فعالیت در فرد بوجود می آورد
- ۲- محرک سبب پیدایش قصد و اراده در فرد میشود.
- ۳- محرک جهت فعالیت های فرد را مشخص میکند.
- ۴- محرک فرد را به فعالیت های گوناگون وا میدارد و میان آنها هم آهنگی ایجاد میکند.
- ۵- محرک فرد را به از بین بردن موانع تشویق میکند.
- ۶- محرک فرد را با استفاده از امکانات وا میدارد.
- ۷- محرک فرد را با تمام کار و فعالیت و کسب پیروزی نهایی تحریک میکند.
- ۸- محرک هدفی را که نیل به آن سبب از بین رفتن اضطراب و پیدایش رضانیت خاطر است مشخص میسازد.

میل و رغبت:

میل و رغبت نیز جز محرکهای اساسی در یادگیری است. گاهی ممکن است میل و احتیاج فرد متوجه یک چیز باشد و در بعضی موارد میل و احتیاج از هم جدا استند در هر صورت میل نیز نقش عمده ای در جریان یادگیری اجرا مینماید. رغبت نیز کوشش و تلاش فرد را به هدف معینی متوجه می سازد. جان دیونی امریکایی اهمیت رغبت را چنین بیان میدارد:

رغبت نیروی تحریکی یا سوق دهنده اشیاء را نشان میدهد. معلم وضع شاگردان را که از نظر استعداد احتیاج و میل با هم فرق دارند در نظر گیرد توجه به میل شاگردان باعث تشخیص اختلاف میان آنها در زمینه یادگیری است.

شاگرد موضوعی را که میخواهد بیاموزد باید مورد علاقه ای وی باشد و به او در بر خورد به محیط کمک کند.

احتیاج و میل هر دو هدف افراد را در جریان یادگیری مشخص میسازند هدف ممکن است نزدیک باشد و فرد به آسانی بتواند آنرا درک کند و برای نیل به آن اقدام نماید.

در بعضی موارد احتیاجات و تمایلات انسان را متوجه هدف های دور میسازد. هدف باید با ارزش باشد و نیل به آن سبب تسکین نا راحتی فرد شود و رضانیت خاطر او را فراهم کند.

هدفهای بی ارزش، مبهم و غیر قابل اجرا باعث تضییع وقت فرد و مواجه ساختن او با شکست میشود. در مکتب هدف های تربیتی باید انعکاسی از احتیاجات و تمایلات شاگردان باشد و بطور مشخص و واضح بیان شود معلم و شاگرد باید بدانند چرا فلان ماده درسی در برنامه گنجانیده شده است و غرض از خواندن آن چیست. مشخص بودن هدفها در مدرسه سبب هم آهنگی معلم و شاگرد میشود، آنها را به اجرای فعالیت های متنوعی تحریک می نماید، جهت کار و فعالیت آنها را تعیین میکند، پیشرفت آنها را نشان میدهد محیط مکتب و صنف را آموزنده و نشاط انگیز میسازد.

۶- انتقال:

وظیفه عمده مؤسسات تربیتی آماده کردن افراد برای بر خورد به مشکلات است انسان ها در هر مرحله از رشد با مشکلی خاصی روبرو استند در مکتب فرد نه تنها طرز بر خورد به مشکلات و نحوه پیدا کردن راه حل را می آموزد بلکه مطالبی را که بوسیله آنها مشکلات زندگی را باید حل کرد فرا میگیرد. استفاده از مطالب علمی و بکار بردن آنها را در بر خورد به مسایل انتقال گویند. هدف اساسی تعلیم و تربیت این است که شاگردان را قادر سازد تا آنچه را که در مکتب آموخته اند در موقعیت های مختلف زندگی بکار برند. سه نظر عمده در باره انتقال ذکر شده است.

اول تنوری انضباط رسمی:

پیروان این تنوری عقیده دارند نحوه تمرین و تربیت قوای ذهنی در جریان انتقال مؤثر است. به نظر ایندسته معلومات و تجربیات خود به خود در جریان انتقال تأثیر ندارند و آنچه باعث انتقال میشود نوع ورزش و تمرین قوای ذهنی است این عده ذهن را متشکل از قوای مختلف مانند حافظه، دقت، تداعی معانی، تخیل، حکم و تفکر میدانند.

وقتی مطالب درسی با احتیاجات شاگردان ارتباط داشته باشد و به نحوی از انحاء با زندگی روز مره آنها مربوط شود جریان انتقال آسانتر صورت میگیرد.

دوم تنوری عناصر مشابه:

تورندایکو طرفداران اش عقیده دارند وقتی در دو موقعیت عناصر مشابه وجود داشته باشد انتقال از یک موقعیت به موقعیت دیگر خود به خود صورت میگیرد.

آنچه را که شاگرد در مکتب می آموزد و روشهای را که در مکتب بکار می بندد وقتی قابل انتقال به موقعیت های مختلف زندگی است که مشابهتی میان آنها باشد. با اینکه شباهت دو موقعیت در جریان انتقال تأثیر دارد لذا نمیتوان گفت که این عامل خود به خود سبب انتقال یادگیری میشود. بارها دیده شده است که افراد با دو موقعیت مشابه بر

خورد می کنند لذا نمی توانند آنچه را که در یک موقعیت آموخته اند به موقعیت دیگر انتقال دهند.

تنوری بصیرت:

به موجب این تنوری انتقال وقتی صورت میگیرد که در جریان یادگیری فهم و بصیرت دخالت داشته باشد آنچه را که شاگرد در مکتب می آموزد اگر در طرح و زمینه خاصی قرار گیرد و ارتباط اجزای آن باهم یا کل امر مورد یادگیری در نظر شاگرد روشن شود درین صورت نسبت به آن فهم و بصیرت پیدا میکند و میتواند آنرا به موقعیت جدید انتقال دهد.

بنابراین تمرین و تکرار یا حفظ و بخاطر سپردن در جریان انتقال تأثیری ندارد و عناصر مشابه نیز کافی برای انتقال نیست بلکه درک ارتباط عناصر یک موقعیت باهم و یا کل موقعیت فرد را قادر میسازد تا آنچه را که در یک موقعیت

یاد میگیرد به موقعیت تازه انتقال دهد.

پیروان تنوری گشتالت فهم و بصیرت را اساس یادگیری میدانند و عقیده دارند اگر شاگرد آنچه را که در مکتب می آموزد واقعاً بفهمد و نسبت به آن بصیرت حاصل کند به آسانی میتواند به موقعیت های جدید انتقال دهد هر چه قدرت تعمیم فرد یادگیرنده بیشتر باشد و ارتباطات را بهتر درک کند و بخاطر آورد زودتر میتواند آنچه را که در گذشته آموخته است به موقعیت جدید انتقال دهد.

۷- روابط کل و جزء:

بحث درین است که یادگیری از کل یک امر شروع میشود یا از اجزای آن چنانچه دیدیم پیروان مکتب گشتالت عقیده دارند فرد ابتدا امر مورد یادگیری را بطور کل می بیند و درک میکند آنگاه به تحلیل آن میپردازد و اجزاء و عناصر

تشکیل دهنده آنرا مشخص میسازد این تنوری برای همه قابل فهم نیست. بیشتر افراد تصور میکنند که ابتدا باید اجزا را شناخت و بعد کل را مورد مطالعه قرار داد تدریس خواندن بوسیله الفباء نیز تحت تأثیر همین عقیده عمومی قرار دارد. ظاهراً این عقیده که ابتدا باید اجزای یک امر را آموخت و بعد کل آنرا درک کرد منطقی بنظر میرسد. برای فهم یک قضیه ریاضی ابتدا باید اجزا یا عناصر آنرا بر رسی نمود و حفظ و بخاطر سپردن یک شعر باید از مصرع یا بیت شروع گردد.

برای بکار انداختن یک ماشین و آشنایی بطرز عمل آن باید ابتدا اجزاء آنرا مورد مطالعه قرار داد. و در آموختن مباحث علمی ابتدا باید قسمت های کوچکتر را مطرح نمود و سپس آنها را با هم مربوط ساخت.

طرفداران مکتب گشتالت عقیده دارند کل اجزاء را در یک طرح و زمینه قرار میدهد و ارتباط آنها را باهم روشن میسازد. به نظر ایندسته اجزاء به تنهایی بی معنی و نا مفهوم استند ولی وقتی در یک طرح و زمینه قرار گرفتند معنی و مفهوم آنها روشن میگردد. الف، ب، پ، مخصوصاً برای کسی که میخواهد خواندن را بیاموزد معنی و

مفهومی ندارد اما اگر این حرف را در کلمات و کلمات را در جمله های کوچکی که با تجربیات اطفال قرابت دارد قرار دهیم مفهوم آنها روشنتر میشود.

اندک دقتی ثابت میکند که شروع یادگیری از کل بهتر و آسانتر صورت میگیرد تا اجزاء طرح یک قضیه علمی بطور کل و روشن کردن ارتباط اجزاء و عناصر آن سبب فهم شاگردان میشود اجزا ابتدا بی معنی و نا مربوط هستند و درک آنها برای یاد گیرنده مشکل است پس کل عبارت از نحوه ارتباط و پیوند اجزاء باهم و تا این ارتباط مشخص نگردد اجزاء قابل فهم نیستند.

در کار با یک ماشین، در مطالعه یک شعر و در بر خورد بهر مسئله ابتدا ما با کل روبرو میشویم و تا تصور کل در ذهن ما بوجود نیاید ادراک اجزاء برای ما میسر نیست. در تدریس خواندن نیز باید این نکته را بخاطر سپرد معلمان صنوف اول معمولاً تعلیم خواندن را از الفبا شروع میکنند دلیل این امر چند چیز است اول اینکه خود شان خواندن را با الفبا یاد گرفته اند دوم اینکه تصور میکنند تعلیم الفبا زود تر شاگردان را بخواندن آشنا میسازد سوم این است که معلمان ابتدایی معایب تعلیم الفبا را نمی دانند کتابهای که اخیراً در اختیار مکاتب گذارده شده تعلیم خواندن را از کلمه شروع مینماید ولی دلیل انجام این امر را نیز برای معلمان روشن نمیسازد. اطفال جملات ساده را می آموزند مثل پایه آمد، مادر آب می خورم و غیره بنا برین کل در مسئله خواندن جمله های ساده ایست که بیان کننده تجربیات اطفال باشد روی همین اصل مربیان عقیده دارند که تعلیم خواندن را باید از جمله های ساده شروع کرد.

۸- فهم یا بصیرت:

در بررسی تئوری گشتالت و در جریان انتقال یادگیری دیدیم فهم یا بصیرت پایه و اساس یادگیری را تشکیل میدهد، فهم با حفظ کردن یا بخاطر سپردن فرق میکند بعضی از معلمان میان این دو فرق نمیگزارند و تصور میکنند شاگردی که مطالب درسی را از روی فهم و بصیرت آموخته است روش کار معلمان در جریان یادگیری و شرکت ندادن شاگردان در فعالیت های درسی سبب میشود که شاگردان آنچه را مطالعه میکنند یا از زبان معلم میشنوند بدون اینکه بفهمند بخاطر بسپارند و یا حفظ کنند اگر در جریان یادگیری نقش اساسی بعهده شاگرد باشد و مطالب درسی با تجربیات او ارتباط پیدا کند، ضمناً علاقه و احتیاج به مطلب درسی فرد را به فعالیت تحریک نماید درین صورت شاگرد آنچه را که می آموزد درست در ذهن مجسم میسازد ارتباط اجزای آنرا با هم درک میکند و در نتیجه فهم یا بصیرت برای او حاصل میشود. هرگاه یادگیری با فهم و بصیرت همراه باشد به آسانی میتواند معلومات خود را در موقعیت های مختلف مورد استفاده قرار دهد. فعالیت یاد گیرنده در ایجاد فهم و بصیرت نقش بسزائی دارد.

ختم